

موسیقی آهنگی به یاد مادر شهید چشم به راه

تولیدات موسیقایی با موضوع شهدای گمنام بسیار محدود است اما در این میان می‌توان به تک‌آهنگ «دیر کردی» در قالب زبان حال مادران چشم‌به‌راه به ویژه زرین تاج بهرام‌نیا مادر شهید بهروز صبوری که توسط مجموعه فرهنگی شهید مایلی منتشر شده است، اشاره کرد. پیمان طالبی شاعر، انوشیروان تقوی آهنگساز، طاهای چوگان‌باز تهیه‌کننده و حسین حقیقی خواننده این اثر هستند.

در متن شعر قطعه «دیر کردی» آمده است:
دلنتگی جوونمو گرفت
غم همه جوونمو گرفت

از این زومنه دلخورم
ازم جوونمو گرفت
دلتیا خرابیه رو سرم
خاکی شده بال و پرم
کل رفیقات اومدن
فقط تو موندی پسر
دیر کردی
منو پیر کردی
ولی دلم روشن بود
یه روزی برمی‌گردی
گفتی خودت میری ولی



برگشتن تو با خداست
کار خداست که اومدی
آره گلم کار خداست
تو اومدی همه دیدن
بعد یه عمری خنده‌مو
می‌جوام نشوونشون بدم
جوون قدبلندمو، جوون قدبلندمو
دیر کردی
منو پیر کردی
ولی دلم روشن بود
یه روزی برمی‌گردی



همشهری پایتازی



بوی پیراهن یوسف

دکتر سهیل رجیبی
مشاور مدیرکل امور شاهد و ایثارگران



لحظه‌های سال تحویل نزدیک است و با خانواده رهسپار کُهِف شده‌ایم. در راه که می‌آیم با خود می‌گوییم چرا اینجا؟ چرا اینقدر دور؟ وقتی رسیدیم، فهمیدم چرا خاک هم می‌تواند بلند باشد. چقدر حقیرم در برابر شما. مثل اینکه غربت و مظلومیت شهدا ارثیه‌ای از سالار شهیدان است و به همه آنها کم و بیش رسیده است؛ در همین بین می‌بینیم که سنگ قبر مطهر شهیدی دیگر گمنام نیست و نام شهید مشخص و بر آن حک شده است. برای من که مسافر همیشگی دیار کُهِف هستم، بسیار شگفت‌انگیز است! در شلوغی جمعیت سال نو کمی دقت و کنکاش می‌کنم و می‌بینم که نام شهید مجید ابوطالبی جدید روی آن حک شده است. به زحمت و جست‌وجو مادر شهید را پیدا می‌کنم تا از این معما برایم حل شود. مرحومه مادر شهید بهروز ابوطالبی باصلابت و استواری برآیم گفت: پس از دیدن خواب چندین باره فرزندم، با مرکز تحقیقات ژنتیک بقیه‌الله تماس گرفتم و پس از تطبیق ژنتیک و آزمایش هویت مشخص شد شهید در کُهِف شهدای تهران به خاک سپرده شده است. شهید بهروز ابوطالبی سال ۱۳۶۱ در عملیات مسلمین عقیل در منطقه سومار به شهادت رسیده است. برادر دیگر این شهید فرید ابوطالبی نیز جزو شهدای سال‌های دفاع مقدس است.

اصل این ماجرا کم‌نظیر همین بود که مادر شهید ابوطالبی پس از دیدن خواب فرزندشان مبنی بر اینکه ایشان برگشته‌اند، با مرکز تحقیقات ژنتیک تماس گرفتند و خواستند موضوع را بررسی کنند. شهید بارها به خواب ایشان آمده و گفته بودند من برگشته‌ام، چرا سراغ من نمی‌آید! نمی‌دانستم که تمامی شهدای گمنام پس از تفحص برای بررسی آناتومیک و نمونه‌برداری به مرکز تحقیقات ژنتیک تحویل داده می‌شوند و مرکز، پس از انجام آزمایش‌ها، یک شناسنامه ژنتیکی برای شهید گمنام صادر می‌کند. با مادر شهید خداحافظی کردم و با تبریک سال نو و زیارت مسافر آسمانی‌اش به قرآن پناه بردم، توفیق زدم که چنین آمد و شد اولین آیه‌ای که در سال جدید قرائت کردم:

«وَإِذْ أَنْتُمْ لَأْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَيْهِ
الْكَهْفَ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مَّا تَرْتَقُونَ»

«و آنگاه که از آنان و آنچه غیر از خدا می‌پرستند کناره گرفتید، پس به غار پناهنده شوید تا پروردگارتان از رحمت خودش برای شما منتشر کند و برای شما از کارتان وسیله راحتی فراهم می‌سازد.»

* آیه ۱۶ سوره کُهِف

پای صحبت‌های مادر شهید بهروز صبوری که کلیپ چشم‌انتظاری او در فضای مجازی دیده شد

وقتی گمنام ۶۱ آمد

مهناز عباسیان
روزنامه‌نگار



محال است فیلم مادر شهیدی را که پشت تابوت شهدای گمنام دنبال پسرش می‌گردد دیده باشید اما متاثر نشده باشید؛ همان مادری که با قاب عکس بهروزش با حال زار و پریشان می‌پرسد: گمنام ۶۱ دارید، سومار... ۱۸ ساله! همین چند جمله کوتاه کافی است تا بخوانیم حدیث مفصل از این مجمل. و دردناک‌تر اینکه یکی جوابش را می‌دهد و می‌گوید: سومار نداریم! اینجا است که گریه‌امانش را می‌گیرد. این حال و روز بسیاری از مادران و پدران شهدای جاویدالتری است که پاره تن‌شان را راهی جبهه‌ها کرده‌اند و حالا به یک مشت استخوان هم راضی‌اند تا نشانی از آنها در این دنیا داشته باشند. یکی از اتفاقات خوشایند برای این دست از خانواده‌ها، شناسایی بیکر شهدای گمنام با انجام آزمایش‌های ژنتیک است. مادر شهید بهروز صبوری هم از این طریق بعد از ۳۱ سال به پیکر عزیز کرده‌اش رسید. با هم بخش‌هایی از صحبت‌های حاجیه خانم زرین تاج بهرام‌نیا، مادر شهید بهروز صبوری را مرور می‌کنیم.

آغاز روزهای بی‌قراری

بهروز صبوری در سن ۱۸ سالگی در بیست و چهارم آبان ۱۳۶۱، در عملیات مسلمین عقیل در سومار شهید شد اما پیکر او به دلیل شرایط عملیات در منطقه ماند. و این آغازی بود برای روزهای بی‌قراری مادر و پدر شهید. پدر تاب این سختی‌ها را نیاورد و خیلی زود به دیدار فرزند شهیدش رفت. مادر ماند و داغ عزیزان رفته از دست. خودش می‌گوید: «دخترم بی‌خبری خیلی سخت است. تا به حال شده است که گم‌شده‌ای داشته باشی و در به در دنبالش بگردی! خدا کند که هیچ وقت این حال را تجربه نکنی. چون پیکرش برنگشته بود باورم نمی‌شد شهید شده باشد. گفتم شاید برگردد. خودم بارها به سومار و اطراف آنجا رفتم و در به در دنبالش گشتم. حتی اجازه ندادم خانم‌ها را بسازند. گفتم یک‌وقت بچم بهروز برمی‌گردد و خانه را پیدا نمی‌کند. هر وقت شهید گمنام آوردند هر جور شده بود خودم را به مراسم رساندم و با خودم می‌گفتم شاید پسرم برگشته است. خدا هر چه می‌خواهد به آقای دکتر تولایی و مسئولان تفحص و شناسایی شهدا بدهد. همت کردند و ما را از چشم به راهی درآوردند. حالا بهروزم در نزدیکی خانه ما در آستان امامزاده حسن به خاک سپرده شده و دلم آرام گرفته.»

تابوت بهروز؛ آهن‌ربایی که همه را جذب کرد

اصلا خاصیت نوروز و بهار است که چشم‌انتظاری آدم‌ها را به پایان برساند و غبار غم از دل چشم‌انتظاران بزداید؛ درست مثل زمستانی که به وصال مادر شهید بهروز صبوری به بهار پیوند خورد و عطر شکوفه‌های بهاری، زودتر از همیشه سر تا سر تهران را در بر گرفت. به یکباره بازار چه‌ها و مغازه‌های اطراف امامزاده حسن (ع) از جمعیت خلوت شد و مراسم و معرفت بچه محل‌های قدیمی محله امامزاده حسن (ع) همه‌اها را به مراسم تشییع بهروز کشاند. انگار آهن‌ربایی قوی مسیر همه را به سوی راه روشنی که رفته است، تغییر می‌دهد. صدای سلام و صلوات در فضا پر شده بود و سیل بی‌شمار جمعیت، پیکر مردی را به دوش گرفته بودند که برای نبرد با تاریکی رفته و با پرواز کبوتر گونه خود آرامش مردمان این سرزمین را رقم زده بود.

کتاب ودفتش را هم به جبهه برد

با پخش کلیپ این مادر با عنوان «گمنام ۶۱» در فضای مجازی و رسانه ملی، مادر شهید صبوری کم‌کم به نمادی از انتظار مادران شهدای گمنام تبدیل شد. تا اینکه ۸ اسفندماه ۹۲ طبق اعلام رسمی معراج شهدای مرکز و کمیته جست‌وجوی مفقودان ستاد کل نیروهای مسلح خبر کشف هویت شهید بهروز صبوری بعد از ۳۱ سال مفقود بودن پیکرش منتشر شد. پیکر او در جریان به خاکسپاری جمعی از شهدای گمنام در دانشگاه خلیج فارس بوشهر در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۹ به خاک سپرده شده بود و هویت او بعد از گذشت ۳ سال از خاکسپاری توسط آزمایش DNA شناسایی شد. مادر با آنکه این روزها از کهولت سن و بیماری رنج می‌برد اما وقتی صحبت از بهروزش می‌شود سر ذوق می‌آید و برای ما زبیرش می‌گوید: «بهروز در محله امامزاده حسن به دنیا آمد. الان هم همان جازندگی می‌کنم. سال آخر رشته انسانی بود که یک روز از مدرسه آمد و به پدرش گفت می‌خواهم به جبهه بروم. مدیر مدرسه گفته در جبهه رزمنده نیاز است. من طاقت ندارم، اجازه بدهید بروم. پدرش گفت سن تو کم است و دوما باید اول از مادرت اجازه بگیری. بهروز آمد دو زانو نشست مقابلم و گفت مادر راضی شو که بروم. نمی‌دانم چه شد که یکباره با نگاه و حرف‌هایش راضی‌ام کرد. گفت ۴۰ روزه می‌روم و تا امتحانات ثلث آخر برمی‌گردم. یادم هست وقتی داشت ساک می‌بست کنار لباس‌ها، کتاب و دفتش را هم گذاشت. گفتم پسر اینها را کجا می‌بری؟ گفت می‌خواهم وقت بیکاری درسم را هم بخوانم. رفت و چند هفته بعد نامه داد که من در سومار بهیار هستم.»